

تکرار این ملجم‌ها، الهیات خاص او و شیوه عمل سیاسی حاصل از آن یعنی ترور در جامعه ما نتیجه فرآیند جدید باز قدسی کردن همه پدیده‌ها از جمله پدیده‌های عرفی مانند حکومت و پیشوایان سیاسی و اجتماعی است.

به گزارش ایسنا، دکتر هاشم آعاجری، استاد دانشگاه که به مناسبت فرا رسیدن لیالی قدر شب گذشته در حسینیه ارشاد در خصوص الهیات بردگی و الهیات آزادی سخن می‌گفت، ضمن بیان این مطلب، افزود: شب نوزدهم ماه مبارک رمضان شب ضربت خوردن علی (ع) و شبی است که برای همه‌ی انسانهای آزادی‌خواه و عدالت‌طلب شبی فاجعه بار است زیرا که امام علی (ع) مظهر عدالت و کرامت و آزادی انسان به دست ناجوانمرد متعصب متدینی به نام ابن ملجم در خون خود می‌غلطد.

وی افزود: در شرایط کنونی جهان و در حالی که ما شاهد بروز و ظهور پدیده‌ای به نام جهانی شدن هستیم بطور نمونه‌وار و در یک مورد مشخص به نام افغانستان نظار مگر رویارویی دو جریان بنیادگرایی دینی از یک سو و نوعی سلطه‌طلبی مبتنی بر گونه‌ای هزارمگرایی ناجی وار به سرکردگی آمریکا هستیم. بروز این رویارویی در دوره‌ای اتفاق می‌افتد که به واقع دوره پایان متافیزیک است هر چند که این پایان در حدود بیش از ۵۰ سال بوسیله یکی از متفکران مغرب زمین به نام هایدگر اعلام شد و او نیز پس از متفکر و منادی دیگری به نام نیچه که در واقع پیش ندای نیهیلیسم و طرح مرگ خدا به عنوان نتیجه محتوم فرآیندی که مدرنیته آغازگر او بود، پایان دوره متافیزیک را اعلام کرد. اینک ما در شرایطی قرار داریم که نوعی خلا جهانی در حال ظهور و بروز است.

آعاجری ادامه داد: در همین خلا جهانی است که پدیده‌های شگفت‌انگیز و متناقضی از آن نوع که در وجه سیاسی آن در افغانستان شاهد آن هستیم، به منحصی ظهور می‌رسد. هر چند که متافیزیک مدرنیته به پایان رسیده است و بشریت در جستجوی یک آلترناتیوی برای این متافیزیک است اما پدیده‌ی بنیادگرایی به عنوان واکنش و عکس‌العمل به این ماجرا خود را به عنوان جایگزین و آلترناتیو مطرح می‌کند. این امر در بردارنده‌ی خطرات و پرتگاه‌هایی است که اگر به وقوع بپیوندد نه تنها بشریت به رهایی و آزادی و نجات نمی‌رسد بلکه این امکان قطعی و مسلم است که ما در حالی که در دوره مدرن شاهد شکل‌گیری یک چارچوب کلی و سیاسی و اجتماعی بوده‌ایم که بشریت در این چارچوب می‌کوشید آزادی خود را تحقق ببخشد. با بنیادگرایی جدید همراه با طرح الهیاتی خاص نه تنها آنچنان که شعار می‌دهد منادی و تحقق بخش آزادی روح نخواهد بود بلکه آزادی جسم را هم که تا حدودی پروژه مدرنیته به تحقق آن کمک کرده بود، نابود می‌کند.

وی با بزرگداشت نام دکتر علی شریعتی خاطر نشان کرد: در آنچه که مربوط به بحث الهیات بردگی و الهیات آزادی است طرحی که شریعتی در افکنده است اگر به درستی و با عنایت به ذات و گوهر اندیشه او دریافته شود و نه با توجه به اغراض و ویژگیهایی که به ناگزیر رنگ زمانه او را داشته است می‌توان مجدداً در دنیای کنونی یک طرح داد که ما را هم به آزادی روح و هم به آزادی جسم برساند. طرحی که مبتنی بر یک الهیات ویژه است. در عین حال در این شب گرمی که شب ضربت خوردن امام علی (ع) است واقعه شب نوزدهم ماه مبارک رمضان از یک منظر تقابلی دوگونه الهیات هم هست و هر چند که دو رفتار و فعل اجتماعی یا سیاسی است اما زیربنای این دو رفتار دو نوع الهیات است که در این شب در مقابل هم قرار گرفتند.

آعاجری افزود: امام علی (ع) مظهر یک گونه الهیات است که معطوف به رهایی و آزادی و کرامت انسانی است در برابر الهیاتی که ابن ملجم آن را نمایندگی می‌کند. ترور امام علی (ع) در شب نوزدهم ماه مبارک یک حادثه محض سیاسی نیست بلکه میوه و نتیجه یک الهیات ویژه است. اما این شگفت نیست که ابن ملجم دشمن امام علی (ع) بر اساس الهیات ویژه او را در آن شب ترور می‌کند بلکه شگفت آنجاست که متاسفانه کسانی به نام شیعه علی در روزگار ما دست به همان سلوک و اقدامات ناجوانمردانه و ضدانسانی زده‌اند و می‌زنند که هر چند به ظاهر علی واراست اما در درونمایه و زیربنای الهیات خود دقیقاً ابن ملجمی است.

مدرس دانشگاه تربیت تربیت مدرس تصریح کرد: در شیوه ابن ملجم و شیعیان او در روزگار ما هر چند به نام شیعه علی (ع) ما با نوعی برون فکنی یک سلوک سیاسی و اجتماعی روبرو هستیم که این برون فکنی در نوعی الوهیت و الهیت چارچوب بندی و صورت بندی می‌شود. در واقع الهه‌ای است که صورت فرافکنانه و تجسم یافته نوعی هوا است.

آعاجری با اشاره به احتمال وجود ابهام در اذهان برخی مستمعین پیرامون عنوان سخنرانی با نام الهیات بردگی و الهیات آزادی خاطر نشان کرد: هر چند در واقعیت خارجی حقیقت الهی جز یک نیست اما در طول تاریخ ما خدایان گوناگون داشته‌ایم. الوهیت‌های مختلف و مبتنی بر آن الهیات‌ها و نظام‌های تئولوژیک و کلامی گوناگون داشته‌ایم و با توجه به همین گوناگونی است که می‌توان در یک صنف شناسی عام و کلی الوهیت و الهیات معطوف به بردگی انسان را از الوهیت و الهیات معطوف به آزادی و رهایی انسان جدا کرد. همین واقعیت است که در کلام مولا علی (ع) به این ترتیب بیان می‌شود که گروهی که خدا را به طمع بهشت عبادت می‌کنند عبادت آنها تاجرگونه است، گروهی که خداوند را از ترس جهنم عبادت می‌کنند عبادت آنها عبادت بردگان است ولی گروهی که خدا را برای شکر نعمات او عبادت می‌کنند، عبادت آنها عبادت آزادگان است.

وی افزود: وقتی ما دارای عبادت‌های گوناگون هستیم خدایان و الوهیت‌های گوناگون هم داریم و بر همین اساس است که الهیات‌های مختلف شکل می‌گیرد. الهیات در دستگاه‌های کلامی و فکری مذهبی مبنی و زیربنایی برای نوعی انسان‌شناسی نوعی هستی‌شناسی، نوعی اخلاق و حتی نوعی سیاست و حکومت می‌شود و تاریخ بت‌پرستی از این منظر تاریخ خدایان است. در الهیات بت‌پرستانه بت، خدا می‌شود و

پس از خدا شدن بت الهیات بت واره و بت گونه مبنای رابطه انسان با هستی، انسان با انسان و سلطه و قدرت با مردم می‌گردد. گاه بطور بر عکس ما شاهد بت و ارگی خدا هستیم یعنی به جای آنکه بت خدا بشود، خداوند بت می‌شود. این پدیده پدیده‌ای است که در مذاهب توحیدی بطور رسمی در طول تاریخ اتفاق می‌افتد. وقتی خداوند بت می‌شود، الهیات بت واره چنین مذاهبی مبنای نوعی رابطه هستی شناسی انسان با آن خدا بت، با رابطه‌ها و واسطه‌های میان چنین خدای بت شده با انسان و در نحوه عمل و کنش‌های اخلاقی بشر و سرانجام در عرصه مناسبات قدرت هستیم.

آعاجری ادامه داد: در تاریخ مذاهب از جمله مذاهب توحیدی متاسفانه ما شاهد چنین رویکرد منفی و انحطاطی بوده‌ایم که مصنوعات انسانی به صورت خدا در مذهب قرار می‌گیرد یا خدا تصویری بشری پیدا می‌کند و پدیده‌های اخروی مانند جهنم، بهشت و آخرت شکلی فیزیکی می‌یابد و انسانی که معتقد به چنین مذهب، خدا، بهشت و جهنمی هست عملاً به نوعی بت‌پرستی در می‌غلطد. این صورت از الهیات که به خصوص امروز ما در بنیادگرایی‌های گوناگون اعم از بنیادگرایی اسلامی یا یهودی و مسیحی شاهد آن هستیم به دلیل خلا فراهم آمده از پایان تاریخ متافیزیک غربی پیش روی ماست. علت اینک این الهیات و بنیادگرایی مبتنی بر آن امروز چنین جاذبه‌ای پیدا کرده زمینه‌ای است که برای بازگشت روح رانده شده از جهان توسط مدرنیته که نتیجه آن در ادبیات مغرب زمین طی چند قرن گذشته نوعی تلخ کامی، بن‌بست و یاس امروز بشریت بوده است، فراهم نموده است.

وی تأکید کرد: مدرنیته با تفکیک روح از جسم و با ایجاد یک سندیت و دوگانگی میان اندیشه و هستی در فلسفه و دکارت شروع شد و بعد به تدریج جهان را تبدیل به یک ماده اسطوره‌زدایی شده عاری از روح کرد که تنها برای سلطه و به عنوان موضوع محسوسات و معرفت حسی قابل استفاده است اما در وجود بشر و هستی او عواملی وجود داشت که همانا عوامل روحانی بود یعنی بشر از جهان و طبیعت اسطوره زدایی می‌کرد اما ریشه این اسطوره‌ها و عوامل در اعماق هستی و جان او وجود داشت و تنها آنها را پنهان می‌کرد. ولی این پنهان کاری به معنای ریشه‌کن کردن آنها از وجود نبود صرفاً غفلت از آن بود. این عالم روحانی و اسطوره آخرین در دوره‌های جدید به طور خاصی برون‌فکنی می‌شود. ما در پدیده‌های نازیسم و فاشیسم یک صورت از باز تولید این اسطوره‌سازی را دیدیم یعنی اینکه خدایی که از جهان طرد شده بود و طرحی که از دوره دکارت به بعد ریخته شد و عاری از اسطوره و روح بود این اسطوره‌ها به صورت دیگر هر چند نه به نام مذهب ولی تحت عناوین دیگر خود را بازنمایی می‌کرد.

مدرس دانشگاه تربیت مدرس تصریح کرد: اما حال که این پروژه به انتها رسیده است و بشر احساس می‌کند این بازنمایی‌ها و اسطوره‌سازی‌های برون فکنانه برای پاسخ گفتن به پرسشهای وجودی و هستی شناخته او کافی نیست و در شرایطی که پدیده‌ی جهانی شدن، پدیده ارتباطات و پدیده نرم افزاری شدن روابط بشر و کوچک شدن زمان در حال وقوع است شاهد هستیم که مذاهب گوناگون از ابتدایی‌ترین مذاهب مانند آیینهای جادویی و فرقه‌های عجیب و عراقی که تا همین اواخر باید آنها را در تاریخ اسطوره‌ها و مذاهب می‌خواندیم تا مذاهب بزرگ جهانی مانند مسیحیت، یهودیت و اسلام دوباره در صحنه ظاهر می‌شوند و الهیات خاص خود را برای پر کردن این خلا در هستی و طبیعت عرضه می‌کنند. در واقع امروز ما در واکنش نسبت به فرآیند عرفی‌سازی که حدود ۴۰۰ سال جریان داشت و همه چیز را عرفی و سکولاریزه می‌کرد حال در یک حرکت واکنشی و افراطی شاهد باز قدسی شدن همه چیز هستیم. نه تنها هستی و وجود و عوالم خیالی و مثالی و روحانی قدسی می‌شود بلکه در بنیادگرایی‌های دینی حتی امور معمول و روزمره و مواقع عرفی و بشری نیز قدسی می‌گردد و همین جاست که ما این بار بر خلاف پدیده بت‌وارگی که در جهان مدرن بورژوازی افرادی مانند مارکس یا فویرباخ از آن سخن می‌گفتند حال ما در این بنیادگرایی جدید و الهیات آن شاهد بت‌واره شدن امور عرفی و روزمره و مادون بشری هستیم. انعکاس آن در عرصه نظام‌های سیاسی که بنیادگرایی جدید دینی هم مدعی آن است به صورت خطر باز تولید نظام‌های توتالیتر و خداگونه پیش‌روی ماست.

دکتر هاشم آعاجری در ادامه سخنان خود گفت، مدرنیته بر فردیت یا اومانیزم تکیه می‌کرد. نفرد، انسان‌گرایی و خردگرایی سه ویژگی اساسی مدرنیته بود که می‌خواست جهان قدسیت زدایی شده، روحانیت زدایی شده و تبدیل شده به یک موضوع محض شناخت و تسخیر و تصرف و فایده و جهان سیاسی و اجتماعی و اخلاق را تبدیل به محیط برای آزادی انسان نماید. اما از آنجایی که آزادی روح در این طرح مورد غفلت قرار گرفته بود، این طرح در نیمه راه، گرفتار بن بست شد که امروز برخی مدعی گذار از آن هستند (ارتقای پست مدرن) ولی حداقل کسانی خواهان نقد اساسی و جدی آن هستند مانند متفکران انتقادی و رادیکالی که امروز در غرب می‌بینیم و یا الهیات‌های لیبرال و پروتستانی که به نحوی می‌کوشند با نوسازی و باز تفسیر مسیحیت این خلا معنوی را پر کنند و به نوعی هم‌جواری و سازگاری آزادی جسم حاصل از دستاوردهای مدرنیته را با آزادی روح و ایجاد یک دنیای معنوی ناشی از الهیات مدرن حل کنند و هستی شناسی‌های جدیدی که براساس تفاسیر لیبرالی و پروتستانی از مسیحیت انجام می‌شود، از این گونه است.

وی افزود: پدیده‌ای که در مسیحیت بود، یعنی پایگیر شدن مطلق و طلوع خداوند در یک بشر تاریخی و زمانمند به نام مسیح، در گذشته مبنای نوعی اقتدار گرایی سیاسی و نظام تمامیت خواه سرکوبگر و سلطه‌گر بود. چیزی که ما در فلسفه‌های ایده‌آلیستی هگلی هم می‌بینیم. البته فلسفه هگل یک فلسفه دینی نیست ولی از آنجایی که هگل در یک محیط مسیحی زندگی می‌کرد، خودآگاه یا ناخودآگاه از آموزه‌های مسیحی تأثیر پذیرفته است.

روح مطلق که در طبیعت محکوم به جبر و ضرورت و ناخودآگاهی است، وقتی وارد جامعه انسانی می‌شود حرکت به سوی خودآگاهی و آزادی را شروع می‌کند و اقوام به‌عنوان نمایندگان این روح در

تاریخ بر اساس اینکه چه ظرفیت و صلاحیتی داشته باشند در آغاز تاریخ نمایندندگان ابتدایی این روح مطلق و در دوره‌های بعدی نمایندگان عالی‌تر این روح می‌باشند. به‌عنوان اقدام آسیای شرقی در دوره‌های باستانی نمایندگان مراحل ابتدایی این روح بودند و در زمان هگل قوم ژرمن نماینده این روح مطلق است که در واقع در بالاترین مدارج تکامل خود به‌سر می‌برد و البته در زمینه سیاسی، فلسفی هگل.

مدرس دانشگاه تربیت مدرس خاطر نشان کرد: پیش از دستگاه هگلی ما این مساله را می‌بینیم که مسیح تجسد خداوند یا حلول خداوند در زمین و در یک جهت است. این تاریخی شدن مطلق و نظریه حلول و تجسد الهی در یک بشر در طول تاریخ چه در تاریخ مسیحیت و چه حتی در تارخی اسلام، مبانی الهیاتی سرکوب، استبداد و بردگی را می‌ساخته است. نظریه حلول حتی در فرقه‌ها و جریان‌ات اسلامی هم وجود داشته، متأسفانه برای نخستین بار در تشیع طی سالیهای ۶۵ الی ۷۰ هجری و در فرقه «کیسانیه» دیده می‌شود که به هیچ وجه ریشه‌های قرآنی و اسلامی نداشت بلکه سرچشمه‌ها و آبشخورهای آن به فلسفه‌های باطنی دوره ما قبل اسلام بر می‌گشت و امامان شیعه به‌شدت با آن مقابله می‌کردند. اما به نام تشیع کیسانی صورت شیعی پیدا کرد و با وجودی که امامان تشیع اثنی عشری با آن مقابله کردند اما آثار و رسوبات آن نفوذ کرد، داخل شد و بعدها متأسفانه در میراث اندیشه تشیع اثنی عشری نیز ردپای آنرا می‌بینیم و بعد در فرقه‌های صوفیانه‌ای که در قرون مختلف وجود داشت به‌صورت بسیار بارزی از جمله فرقه حروفیه و حتی فرقه صفویه که شاهان آن اولین حکومت فراگیر شیعی را در ایران تاسیس می‌کنند آثار آنرا می‌بینیم.

وی اظهار داشت: امروز برخی از نواندیشان و متفکران مسیحی که فکر می‌کنند با توجه به حقوق عقل و دستاوردهای آداب‌خشی که مدرنیته در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و حقوقی برای انسان داشته است علیرغم خلایبی که در حوزه‌های هستی‌شناختی و معنوی و عرفانی دارد و از آن رنج می‌برد اما برای حفظ این دستاوردهایی که اگر از بین برود ما مجدداً به عصر بربریت بر می‌گردیم و در عین حال الهیاتی نوین باز تعریف می‌شود که با خرد و عقل، انسانگرایی و آزادی بشر در تعارض نباشد، سعی می‌کنند یک دستگاه الهیاتی و تئولوژیک جدیدی را تقریر کنند که از این تصلب و اقتدارگرایی الهیاتی خارج شود. این الهیات جدید مسیحی سعی می‌کند از آموزه‌ها و مفاهیمی همچون تجسد مسیح، تفسیر جدیدی ارائه کند که با آن تفسیر اقتدارگرا و سلطه‌آمیز فاصله داشته باشد. آنها تجسد مسیح را به‌عنوان نزدیک شدن خدا به انسان و صلیب کشیده شدن مسیح را نه به معنای قربانی شدن انسان بلکه به عنوان تولد مجدد انسان از طریق حلول مجدد انسان در قالب انسان تفسیر می‌کنند و می‌کوشند به این وسیله رابطه انسان با خدا را یک رابطه وجودی، هستی‌شناختی، نزدیک و بدون واسطه و دستگاه‌های متصلب اقتدار آمیز طراحی کنند زیرا که الهیات در مذاهب، مبنای همه چیز است.

آغازی ادامه داد: ما در سطح الهیاتی و معرفت‌شناختی، خدایان گوناگون داریم. حتی اگر در سطح تئولوژی و خدانشناسی کشور خودمان مطالعه کنید شاهد خواهید بود که خدای شاعران و هنرمندان با خدای عارفان متفاوت است. خدای فقیهان با خدای عارفان متفاوت است و در واقع هر گروه یا فردی ادراک ویژه‌ای را از خداوند بیان می‌کند. براساس اینکه این ادراک از خداوند چه باشد نوع رابطه انسان با خداوند و با سایر عناصر مذهبی تغییر پیدا می‌کند. براساس این الهیات نوعی اخلاق شکل می‌گیرد. اگر به‌عنوان مثال خدایی که دستگاه الهیاتی ترسیم می‌کند یک خدای شخصی سلطه‌گری باشد که تصویر او تصویر یک سلطان ذی شوکت است که در آن بالا نشسته و حکم صادر می‌کند، دارای آسایشگاه و شکنجه‌گاه است و صاحبان اعمال خوب و بد را به بهشت و جهنم می‌فرستد که اوصاف این دو هم کاملاً مشخص است. همچنین وقتی ما آخرت را شروع می‌کنیم یک پلی است که باید از آن عبور کنیم و یک ایستگاه بازرسی هم در جلوی آن وجود دارد که شاید بتوانیم در این ایستگاه با شیوه‌های خاصی به جای شکنجه‌گاه به‌طرف آسایشگاه برویم کما اینکه در همین دنیا هم می‌توان با شیوه‌هایی همین کار را کرد و آنجاست که حیل‌های شرعی، حیل‌های مذهبی و درست کردن صورت کار برای همین منظور صورت می‌گیرد، تفریزی و تفسیری خاص از شفاعت در مذهب از دیدگاه عده‌ای نیز یعنی همین که در آن ایستگاه بازرسی با اشاره‌ای وارد بهشت شوید. این سیستم الهیاتی که مورد اشاره قرار گرفت اخلاق را تبدیل به یک عمل ظاهری می‌کند بدین معنا که بین عمل انسان و وجود او هیچ رابطه حقیقی وجود ندارد و صرفاً یک قرارداد و امر ظاهری است. در این دیدگاه هیچ رابطه حقیقی، زنده و وجودی بین ما و عمل ما نیست لذا می‌توان در این امتحان هستی‌تقلب کرد. چنین الهیاتی یک نوع اخلاق خاص ایجاد می‌کند، آن هم اخلاقی که به جنبه‌های ظاهری توجه می‌کند و در آن رابطه بین دنیا و آخرت، رابطه بین عمل نیک و بهشت و رابطه بین عمل بد و جهنم یک رابطه وجودی نیست بلکه یک رابطه قراردادی است. خدایی هم که وجود دارد خدایی است که آن وجهه قاهر و ترسناک او موجب می‌شود که انسان از ترس او عمل خوب کند. این دستگاه الهیاتی از نظر اخلاقی و هستی‌شناختی یک دستگاه برده پرور و الهیات آن الهیات بردگی است همانطور که حضرت امیر می‌فرمایند.

وی تصریح کرد: در اینجا ما با دو مکانیسم برون فکنی و درون فکنی به‌طور متداخل روبرو هستیم و آنچه که در اینجا از بین می‌رود انسان است. یعنی همان پدیده‌ای که برخی از متفکران از آن به‌عنوان از خود بیگانگی انسان به‌وسیله مذهب یاد کرده‌اند، در واقع انسانی که در درون خود صفات و ویژگیها و خواسته‌هایی دارد و ناتوان از تحقق آنهاست این صفات و ویژگی‌ها و مشخصات را در موجود دیگر برون فکنی می‌کند حال این موجود در عصر بت پرستی نام بت می‌گیرد و در عصر مذاهب رسمی به نام خداوند است. خداوندی که در مقابل انسان قرار دارد و انسان را سرکوب می‌کند و هیچ نسبتی با کرامت انسان ندارد. در دوره مدرنیته با همین تصور از خدا بود که افرادی که می‌خواستند بشری را

آزاد کنند تلاش در جهت براندازی این خدا کردند. فروید می‌خواست این خدا و مذهب را براندازد به امید آنکه انسان به خود برگردد و آزاد شود و از آن ناخود آگاهی تازه رها شود.

آغاچری گفت: اما در مذاهب توحیدی به‌خصوص اسلام این خدا و دستگاه الهیاتی حول آن در مقابل انسان قرار ندارد و سلطه و قوه خشم آگین و بیرونی که می‌خواهد انسان را به‌عنوان یک رقیب سرکوب کند دیده نمی‌شود.

به‌خصوص در قرائنهای معنوی و عرفانی که در میراث اسلامی ما از متون دینی به‌دست داده شده است. در این جهان موجودی به نام انسان تنها موجودی است که شایستگی این را پیدا کرده خویشاوند، هم روح و هم جنبش خدا باشد آن هم خداوندی که البته یک شخص نیست و الهیات توحیدی ادبی نیست. الهیاتی که ترسیم می‌شود تفاوت زیادی با توحید ادبی و الهیات اشعری دارند زیرا که اشاعره در تاریخ اسلامی مظهر قشری گرای فرمالیسم الهیاتی بوده است. فرمالیستی که از درون آن قشری گری فکری و سیاسی هم بیرون می‌آید. آنها آنقدر تصلب و قشری گری داشتند که اصلاً معتقد به تاویل آیات قرآن نبودند و اعتقاد داشتند همانطور که در ظاهر کلمات آیات است باید مورد پذیرش قرار گیرد. این الهیات قشری و این توحید ادبی هیچ‌گونه معرفت و عرفانی را جواز نمی‌دهد رابطه انسان با چنین خدایی رابطه رعیت با سلطان است که دایماً باید در ترس از او بسر ببرد و هیچ احساس وحدت و خویشاوندی وجودی بین این انسان و آن خدا نیست.

به گزارش ایسنا دکتر هاشم آغاچری مدرس دانشگاه تربیت مدرس که در مراسم لیالی قدر در حسینیه ارشاد سخن می‌گفت در ادامه افزود: عارفان و متألهان وجودی در تاریخ ما کوشیده‌اند تا آیات متشابه قرآن در الهیات را تاویل به آیات محکمت قرآن کنند تا ما از یک الهیات خداشناسی شخص‌گونه خارج شویم. خداوند از طریق صفات و افعالش خود را بر انسان غلبه می‌دهد بدین معنا که خداوند یک موجود خاص نیست که اسم علمی داشته باشد بلکه این در واقع صفتی برای یک حقیقت وجودی است که این ذات در وجود، طبیعت و هستی تجلی کرده است و انسان در عرصه معرفت‌شناسی از طریق یک اتصال روحانی و فعال کردن تخیل فعال وجودی خود می‌تواند با آن رابطه برقرار کند و مخاطب آن شود.

وی افزود: پیامبران در صدر چنین کسانی قرار داشتند، یعنی کسانی بودند که از میان حیطه‌ی مختلف وجودی آنها مثل حیطه‌ی حسی، حیطه‌ی عقلی و حیطه‌ی مثالی و روحانی، حیطه‌ی مثالی و روحانی، حیطه‌ی مثالی و روحانی آنها حیطه‌ی فعال و خلاق بود که توانسته بودند در مقامی قرار بگیرند که مخاطب ذات این هستی شوند و گوش جان آنها بر روی پیام‌هایی که این هستی ارسال می‌کند بساز شود. انسان هم‌روح و خویشاوند ذات هستی است که ما با صفات مختلف می‌شناسیم و با افعال مختلف از او یاد می‌کنیم. اما الهیات ادبی و الهیات قشری الهیاتی است که هم خداوند را، هم آفرینش انسان را و هم تمام آنچه که در متون دینی با زبانی خاص به صورت نزول یافته بیان شده را به صورت ظاهری درک می‌کند. درکی که برای انسان اندیشمند و خردورز قابل قبول نیست. چنین الهیاتی یک الهیات خاصی است که نظام حقوقی و سیاسی خاص خود و همچنین اخلاق خاص خود را ایجاد می‌کند و بالتبع سه عنصر اساسی مدرنیته یعنی انسان‌گرایی، خرد و تفرد نمی‌تواند در آن جایی داشته باشد. فردیت به‌خصوص در مذاهب سازمان یافته باید محو شود، خرد باید سرکوب شود و انسان باید به بردگی درآید تا جا برای خدا باز شود. اما الهیات دیگری هم داریم که الهیات وجودی است.

آغاچری در تبیین ویژگی‌های الهیات وجودی گفت: در این الهیات، انسان و خدا در برابر هم قرار ندارند. درست است که انسان به زمین تبعید شده اما این انسان، انسان به خود و انهاده نیست، برخلاف آگزیستانسیالیسم غیرمذهبی که انسان را به خود و انهاده فرض می‌کند. در واقع این آگزیستانسیالیسم چاره‌جویی‌ای بود که پس از جنگ جهانی دوم شد تا مشکل متافیزیک و جهان‌اسطوره‌زدایی و روحانی زدایی شده را حل کند اما قادر نبود بطور منطقی آن را حل کند. زیرا جهانی که به کلی عاری از روح شود مثل مادر مرده‌ای است که یک جنین زنده در آن وجود دارد. در این تفکر، جهان یک تن عاری از روح و معناست که ما محصور و زندانی در آن هستیم. حال چه باید کرد. انسانی که وجود او ساحت‌های مختلفی از قبیل ساحت روحانی و خیالی و مثالی دارد وقتی خو در با این جهان عاری از روح می‌بیند احساس دل‌تنگی و بیگانگی می‌کند. آگزیستانسیالیسم بر تنهایی انسان تکیه می‌کرد اما این تنهایی را چگونه می‌توان حل کرد. بالطبع پاسخ استفاده از انتخاب و مسؤلیت برای حل این مشکلات است اما نهایتاً ما در حال زندگی در یک جهان پوچ و بی‌معنا هستیم و هر گونه انتخابی یک انتخاب پوچ و بی‌معنا است لذا این یک نوع بازیگوشی فلسفی است این مسأله نه تنها در هستی‌شناسی عاری از روح و معنویت بلکه حتی در تاریخ‌شناسی عاری از معنویت و غایت هم خود را نشان می‌دهد.

وی تصریح کرد: ما خود باید معنا بیافرینیم و روح بدهیم اما در جهان عاری از معنا چگونه می‌توان معنا خلق کرد و به همین دلیل است که آگزیستانسیالیسم غیرمذهبی نمی‌توانست راه خروجی از این بن‌بست ایجاد کند. اخیراً در نگاه برخی از فیلسوفان فرانسوی بر خلاف دوره روشنگری که نگاهی امیدوار و خوش‌بین به پایان تاریخ داشتند و تصور میکردند تاریخ بشر در یک مسیر رو به پیشرفت به سوی یک آرمان‌شهر در حرکت است ولی این آرمان‌شهر امروز رنگ باخته و از پیش چشم بشر محو شده است و امروز برخی از یاس شاد سخن می‌گویند. چون اگر تاریخ فرجامی نداشته باشد و طبیعت و جهان معنایی نداشته باشد نتیجه آن بیهودگی است. حال امروز که آن طرح‌های پوچ انگارانه به پایان رسیده و یاس شاد هم جز یک بازیگوشی موقت نیست چه باید کرد. امروز ما شاهد هستیم خلائی که در هستی‌شناسی و الهیات که باید جهان و هستی و رابطه انسان، با هستی را توضیح بدهد وجود دارد موجب شده است تا تمام آن صورت‌ها و اشکال ما قیل مدرن به صحنه بیابند. بروز پدیده مذاهب بدوی و جانبدار انگاری‌های باستانی در اروپا و آمریکا اکنون پدیده شگفتی است به نحوی که کتابی به نام کیمیاگر در اروپا تعداد ۱۰ میلیون نسخه به چاپ رسیده و به فروش می‌رود.

مدرس دانشگاه تربیت مدرس خاطر نشان کرد: برای به خصوص جوامع مذهبی احیای بنیادگرایی مذهبی یک امر جدی است زیرا بنیادگرایی مذهبی هم داعیه روحانی و مذهبی و الهیاتی دارد و می‌خواهد خلاء حاصل از پروژه مدرنیته را حل کند و هم داعیه سیاسی و اجتماعی دارد. اما الهیات این بنیادگرایی، الهیات بردگی است بر خلاف الهیات وجودی که افرادی مانند دکتر شریعتی شاید برای اولین بار طراح آن در سطح روشنفکرها بودند و در آن انسان با خدا خویشاوند است و بدون نیاز به آیه‌ها و سبایه‌ها با او ارتباط دارد. دستگاه بنیادگرایی جدید دو باره آیه‌ها و سبایه‌ها را زنده می‌کند. روحی که او می‌خواهد به هستی و جامعه باز گرداند روحی دشمن خرد است. در حالی که روح وجودی ضدخرد نیست و در واقع عالم روحانی و مثالی و حیثی تخیل خلاق الهیات وجودی همنشین با عقل است.

وی ادامه داد: الهیات بنیادگرایی مذهبی جدید به ما می‌گوید که بر سر درآکامی ایمان یا معبود مذهب نوشته شده است که اگر می‌خواهید وارد شوید باید عقل را کنار بگذارید، نباید آزادی انسان و انسان‌گرایی را کنار بگذارید، برای آن که حقوق خداوند احیا شود حقوق انسان باید ذبح شود و این خود نوعی پارادوکس است. از نظر بنیادگرایی برای آن که ما برای حقوق خدا جا باز کنیم چاره‌ای نیست جز این که انسان، حقوق و آزادی‌هایش را از در دیگر خارج کنیم زیرا در این دیدگاه از زمانی خدا از این جهان به خصوص جهان انسانی و اخلاقی و سیاسی و اجتماعی رفت که انسان وارد شد. دشمنی کوری که بنیادگرایی با دستاوردهای مثبت مدرنیته دارد در نقطه‌ی مقابل الهیات وجودی است که دکتر شریعتی یکی از مبلغان آن بود. از نظر دکتر شریعتی انسان موجودی است که در یک مثلث سه ضلعی می‌تواند به راهی برسد. یک ضلع این مثلث یک رابطه وجودی با خداوند است، رابطه‌ای که در آن عمیقاً انسان با خدا احساس خویشاوندی می‌کند و بدون واسطه و سلسله مراتب دستگاه‌های سنتی می‌تواند در مقابل او بنشیند و با او احساس وحدت کند. خدایی که آن قدر به انسان نزدیک می‌شود که دیگر انسان رابطه حاکم و محکوم یا رابطه خواجه و برده با او احساس نمی‌کند بلکه رابطه دوست را با او احساس می‌کند. این خدانشناسی وجودی و معنوی در واقع ضلع هستی شناختی این الهیات است. دو ضلع دیگر آن در عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی، اول، ضلع نفرد و تشخیص آدمی است که البته در نوعی دموکراسی بیان می‌شود. بدین معنا که در این بینش، دموکراسی نافی تشخیص و نفرد وجودی و فلسفی انسان نیست. این دموکراسی، دموکراسی توده‌وار و توتالیتر نیست. لذا هر چند که برخی خواسته‌اند از گفته‌هایی که در کتاب امت و امامت هست چنین برداشتی بکنند اما به اعتقاد من "امت و امامت" عارضه‌ای است که تحت تأثیر شرایط خاص محیطی بر پیکره‌ی این الهیات و این طرز تفکر نشسته است که اگر ما این عارضه را با ذاتیات و جواهر و گوهرهای این تفکر بسنجیم در خواهیم یافت که به هیچ وجه در این تفکر، دموکراسی یک دموکراسی اقتدارگرا و توتالیتر نیست. آنجا که دکتر شریعتی از دموکراسی رأی‌ها و رأس‌ها سخن می‌گوید یا دموکراسی‌های قلبی را نقد می‌کند که در آنها انسان در واقع خود نیست و نوعی آگاهی کاذب، رسانه‌ای و القایی منجر به منحل شدن رأی هزاران نفر در رأی یک نفر می‌شود و نه با یک نفرد که با یک جمع‌گرایی جدیدی روبه‌رو می‌شویم که صورت دیگری از جمع‌گرایی قبلی‌های است و این دیدگاه حاکی از همین نکته است که شریعتی به دنبالش یک دموکراسی توتالیتر و اقتدارگرا نیست.

همان طوری که شریعتی ادعای دموکراسی در جوامع قبیله‌ای را با همین مبنا نقد می‌کند که در قبیله و نظام قبایلی به دلیل این که هنوز فردیت و تشخیص شکل نگرفته سخن گفتن از دموکراسی سخنی گزاف و غیرزمانی است. او معتقد به دموکراسی‌ای است که جوهر و مبنای آن نفرد و تشخیص است بدین معنا که هر انسانی باید تجربه وجودی و تجربه سیاسی خود را پیدا کند و مجموعه‌ی خواسته‌ها نهایتاً به صورت حاکمیت مردم حکومت بکند.

آعاجری افزود: بالاخره ضلع سوم آن نوعی سوسیالیسم است. اما این سوسیالیسم یک بوروکراسی نیست، یک دستگاه دولتی نیست بلکه شیوه‌ی زیستی است که در این شیوه انسان‌ها با انتخاب خود، با اخلاق و البته به کمک پس‌زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و تکنیکی در ایجاد یک جامعه عادلانه و جمع‌گرا مشارکت می‌کنند. منافع جمعی، ایثار، توجه به نوح دوستی، جامعه دوستی جایگزین فردیت پست و حقیری می‌شود که بورژوازی در قرن نوزدهم مبلغ و منادی آن بود. این سوسیالیسم با اقتدارگرایی، دولت‌گرایی و بوروکراسی سرکوبگر بسیار متفاوت است.

وی اظهار داشت: این الهیات و خدانشناسی و اخلاق ویژه‌ای که زاییده این خدانشناسی است و یک اخلاق وجودی هم هست در برگیرنده‌ی این معانی است که نیک و بد پیش از آن که یک امر قراردادی و نوعی امتحان اعتباری برای گرفتن نمره باشد نوعی مشارکت کردن برای تکوین وجود خویش است. بهشت و جهنم نیز حاصل عالمی است که خود با کنش اخلاقی می‌سازیم و در واقع یک ارتباط وجودی بین فعل و نتیجه فعل وجود دارد. در این چارچوب وجودی مذهب در برابر اخلاق قرار نمی‌گیرد و اخلاق معنی واقعی خود را دارا می‌باشد.

آعاجری اضافه کرد: این اخلاق وجودی مبتنی بر یک الهیات رهایی بخش است که اخلاق در آن یک سلسله فرمول‌ها و دیکته‌های اجرایی نیست مخصوصاً به این اخلاق نوعی نظام حقوقی فقهی تا حد زیادی دامن می‌زند چون در این نظام حقوقی آنچه که مهم است صورت‌گرا است. در الهیات وجودی و معطوف به آزادی وجودی انسان، اخلاق و فعل اخلاقی خود اصالت دارد و با هیچ فرمولی نمی‌تواند یک مضمون و حقیقت نیک را بد کرد و یا بد را نیک کرد. این مسأله در وجود شما ماندگار است و شما نمی‌توانید در دستگاه خلقت رد این اثر را پاک کنید و خود را بدین وسیله از جهنم در بهشت بیاندازید زیرا که این بهشت و جهنم چیزی جز صورت فرافکن شده و تجسد یافته عالم وجودی درونی شما نیست.

وی ادامه داد: این الهیات وجودی بر خلاف آن الهیات مکانیکی و سلطه‌طلب حرکت عمودی انسان را با حرکت افقی انسان در تعارض قرار نمی‌دهد. در مدرنیته حرکت عمودی یعنی عروج روح مورد غفلت قرار گرفت و آنچه که مورد توجه قرار گرفت حرکت افقی انسان یا همان حرکت او در طول زمان و در مسیر تاریخ بود. در حالی که اکنون الهیات بردگی تلاش دارد تا این رابطه را معکوس کند یعنی حرکت افقی را متوقف کند و حتی به عقب برگرداند و به جای آن حرکت عمودی با مختصات مد نظر خود بگذارد. اما الهیات آزادی هم معراج و هم اسری (حرکت افقی تاریخ) را مشتمل می‌شود. و بدین ترتیب این الهیات می‌کوشد در مقابل الهیات بردگی که امروز جریان‌های بنیادگرایی دینی مبلغ آن هستند و یک نمونه آن را در طالبانیسم افغانستان شاهد بودیم و نموده‌هایی از آن در جامعه خودمان دیده شده و می‌شود بایستید.

آغازی در پایان تصریح کرد: راه برون رفت از این خلاء و این تضادها این نیست که این نوع بنیادگرایی جایگزین شود زیرا این نوع بنیادگرایی نه تنها بشر را به نجات و رستگاری نمی‌رساند بلکه علاوه بر بردگی روح، بردگی جسم انسان را نیز به ارمغان می‌آورد. اگر بشریت کنونی راهی برای نجات و عبور از این بن‌بست و خلاء داشته باشد این راه چیزی جز یک الهیات جدید آزادی بسا نوعی هستی‌شناسی خاص و نوعی چارچوب حقوقی، سیاسی و اجتماعی که با این هستی‌شناسی متناسب باشد نیست و مطمئناً در این چارچوب اومانیزم انسان‌گرایی، خرد و عقلانیت و تفرد و تشخیص انسانی در واقع عناصر اساسی است که با آنها این الهیات وجودی معنا پیدا می‌کند در غیر این صورت این الهیات، الهیات بردگی است.